

# آرش و لپ‌های گل‌گلی



نویسنده: اشرف کیانی  
تصویرگر: الهام درویشی



بسم الله الرحمن الرحيم

# آرش و لپ های گل گلی

نام کتاب : آرش و لپ های گل گلی

ناشر : آسمان اندیشه ۰۹۱۲۳۰۹۷۴۵۵

نویسنده : اشرف کیانی

تصویرگر : الهام درویشی ۰۹۱۲۲۷۹۵۳۶۹

نوبت چاپ : اول / ۱۳۹۰

شابک : ۹۷۸-۶۰۰-۵۷۹۰-۳۲-۰

شمارگان : ۱۰۰۰۰ جلد

قیمت : ۶۰۰۰ ریال

مرکز پخش : ۶۶۹۷۵۷۸۰

نشانی : تهران صندوق پستی ۱۴۶-۱۳۱۵۵



سرشناسه : کیانی ، اشرف ۱۳۴۷

عنوان و نام پدیدآور : آرش و لپ های گل گلی / نویسنده اشرف کیانی ، تصویرگر الهام درویشی

مشخصات نشر : تهران : آسمان اندیشه ، ۱۳۸۹ .

مشخصات ظاهری : اج . ( بدون شماره گذاری ) : مصور . رنگی

شابک : ۶۰۰۰ ریال 978-600-5790-32-0

وضعیت فهرست نویسی : فیبا

یادداشت : گروه سنی : ب .

موضوع : سرخک - داستان

شناسه افزوده : درویشی ، الهام ، ۱۳۶۵ ، تصویرگر

رده بندی دیویی : ۱۳۸۹ آ ۹۳۳ ک ۱۵۳۰۰

شماره کتابشناسی : ۲۲۱۸۳۰۹



سلام سلام به شما بچه های گلم که همیشه شاد و خندان و سرحال هستید.  
می دونید بچه ها امروز هم مثل همیشه دوست دارم  
یک قصه قشنگ برای شما تعریف کنم.  
قصه آرزو و آرش ، خواهر و برادری مهربون ، درست مثل شما.





آرزو و آرش باهم بازی می کنند . همدیگر را خیلی دوست دارند .

البته بعضی اوقات یک کمی دعوا می کنند ،

که خیلی زود باهم آشتی می کنند .

در ضمن مانند همه شما بچه های گل منظم و تمیزند و

بازی و اسباب بازی را نیز دوست دارند .





داستان از آنجایی شروع می شود که یک روز صبح، صدای خنده ی بلند آرزو از توی اتاق شنیده می شد، حالا نغند و کی بخند.  
یعنی موضوع چیست؟ ببینیم چه خبره!!





مامان صبح توی آشپزخانه در حال آماده کردن صبحانه بود، که صدای خنده های آرزو را شنید و تعجب کرد! و نیز صدای گریه آرش را هم می شنید که می گفت: مامان آرزو به من می خنده. مامان... مامان...





مامان پا سر و صدای پیچه ها توی اتاق می آید، آرش روی تخت نشسته بود و گریه می کرد،  
آرش هق هق کنان گفت: مامان من صبح از خواب بیدار شدم. آرزو به من خندید، من هم  
ناراحت شدم، حالا دوست دارم گریه کنم. باز هم صدای گریه های آرش ...





مامان آرش را تاز کرد و گفت: عزیزم، گریه نکن، غصه نخور. البته کار آرزو خوب نبوده، اما بهتره به تو بگویم، پروی جلوی آینه و خودت رو نگاه کنی. تا بدانی موضوع از چه قرار است؛ آرش با عجله رفت جلوی آینه و صورت حال معالی خودش را در آینه دید و باز شروع به گریه کرد...





آرش با عجله آمد پیش مامانی، مامان آرش را نوازش کرد و گفت: عزیزم تو به بیماری سرخک مبتلا شدی، همه بچه ها به این بیماری مبتلا می شوند، یکی زودتر یکی دیرتر، مثلاً آرزو چون هنوز سرخک نگرفته است. بیماری سرخک هم تب دارد و هم دانه های قرمز کوچولو روی پوست. نگران نباش گل مامانی.





آرش همراه مامان به مطب دکتر رفت و داروها را گرفت، او حالا می دانست که باید استراحت کند و داروهایش را به موقع بخورد و به چوش های قدمز دست نزنند چون ممکن است جایش پماند. همچنین دکتر به او گفته بود: رعایت بهداشت یادت نرود، راستی آرش کوچولو مراقب باش خواهرت مریض نشود و سعی کن پیرون ندوی تا زود زود خوب شوی.





مامان و آرش بعد از مطب و تهیه دارو، به خانه آمدند و مامان اتاق را برای استراحت آرش آماده کرد و با آرش صحبت کرد و گفت: تو دختر گلم، باید به مامان کمک کنی تا بیشتر مراقب آرش باشیم، می دونم آرش را خیلی دوست داری و من هم به کمک دختر خوبم خیلی احتیاج دارم.





آرش در فضای خوب و آرام خانه، با نظر خدای مهربان و محبت های پدر و مادر و خواهر خوبش خیلی زود خوب شد. دانه های قرمز بدن آرش کم شده بود و حالا دیگر سر حال و خوشحال بود. بچه ها سلامتی خیلی خوبه و داشتن یک خانواده خوب که همیشه با ما همراه است، خیلی زیباست.





آرش خوب و سلامت با خانواده به پارک رفت. چایی که همه شما گل های من دوست دارید پروید  
و بازی کنید. پس دسته گل های من همیشه شاد باشید. با لب های گلی و خندان.  
دوستتان دارم، تا قصه بعد خدا نگهدارتان.







ISBN:978-600-5790-32-0

